بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 3 دی 1396.

یکی از دوستان در مورد بحثی که سابق ما مطرح کردیم که مفاد مقدمات حکمت با مفادی که واژه کل، ادوات عموم می رساند یکی هست سؤالی را طرح کرده اند حالا من سؤال را در قالب اشکال طرح می کنم یک مقداری توضیح دهم بد نیست. ما عرض می کردیم که همان چیزی را که ادوات عموم به دلالت وضعیه می رساند همان را مقدمات حکمت به دلالت سکوتی عرفیه می رساند. خب اشکال ممکن است مطرح شود که وقتی می گوییم اوفوا مثلا کلّ عقدٍ اوفوا بکلّ عقدٍ، با اوفوا بالعقود اینها وجدانا بین این دو تا تفاوت مفهومی هست اینها یک معنا از این دو عبارت انسان نمی فهمد شما چطور ادعایی می کنید که خلاف وجدان هست. اگر بگویید تفاوت این دو تا را در مراد استعمالی است و مقدمات حکمت مراد جدی را تعیین می کند بنابراین همه اینها که ما می گوییم یکی هستند در مورد جدی کأنه یکی هستند پاسخ این مطلب هم این است که نه مقدمات حکمت بنا بر تحقیق تعیین کننده مراد جدی نیست. مراد جدی با اصاله التطابق ثابت می شود و در جایی که زمینه تقیه وجود دارد و مثلا اصاله التطابق جاری نمی شود، باز مقدمات حکمت عمومیّت حکم را می رساند ولی نه عمومیت حکمی که مراد جدی باشد. پس مقدمات حکمت مربوط به مراد جدی نیست. پس بنابراین چطوری شما می خواهید فرق وجدانی بین اوفوا بکلّ عقدٍ و اوفوا بالعقود را توضیح دهید؟ پاسخ مطلب این است که ما در جای خودش مفصّل این را بحث کردیم که مقدمات حکمت نه در مرحله مراد استعمالی دخالت دارد نه در مرحله مراد جدی. یک مرحله بینابینی بین این دو تا هست که ما اسمش را مراد تفهیمی گذاشته ایم و مقدمات حکمت مربوط به مراد تفهیمی است. بعضی چیزها هست که لفظ را انسان در آن استعمال نمی کند ولی متکلّم آن را می خواهد تفهیم کند. مراد جدی الزاما چیزی نیست که متکلم بخواهد آن را تفهیم کند مواردی که شخص تقیه می کند در واقع مراد جدی خود را پنهان می کند ولی مراد تفهیمی مراد استعمالی هم نیست. این را ما مفصل در جای خودش بحث کردیم بین آن چیزی که ما می خواهیم بگوییم که یک چیز را می رساند در مرحله مراد تفهیمی یک چیز را می رسانند یعنی همان چیزی که نهایتا از اوفوا بالعقود به مخاطب فهمانده می شود از جانب متکلم که تمام عقد ها لازم الوفا هستند، همان چیزی هست که نهایتا به دلالت وضعیّه و به استعمال لفظ در معنای حقیقی از اوفوا بکلّ عقدٍ به مخاطب فهمانده می شود. این حالا اجمال این بحث تفصیلش وابسته به این است که بحث مراد تفهیمی و فرقش با مراد استعمالی و مراد جدی و اینها را باز کنم دیگر مجال نیست به آن بحث بپردازم.

سؤآل:

پاسخ: مراد استعمالی اینها متفاوت است. آن چیزی که آدم بالوجدان تفاوت درک می کند مربوط به مرحله مراد استعمالی است. یعنی آن تصویری که اوفوا بالعقود حالا بین مراد استعمالی و مراد تفهیمی عموم و خصوص من وجه است. من در بحث مقدمات حکمت به این نکته متذکر شدم که فرض کنید اوفوا بالعقود در جایی که متکلم در مقام بیان باشد و در مقام بیان نباشد از جهت مراد استعمالی هیچ فرقی نمی کند هر دو یکی هستند. ولی مراد تفهیمی شان فرق دارد. جایی که در مقام بیان باشد عمومیت حکم از آن استفاده می شود. یعنی اوفوا بالعقود مراد استعمالی اش صرف اینکه عقد واجب الوفا است. اما اینکه آیا تمام عقد ها واجب الوفا هستند یا تمام عقد ها واجب الوفا نیستند، این در گرو مقدمات حکمت هست. یک مفهومی زائد بر مفهومی هست که از استعمال لفظ استفاده می شود آن تفاوتی که ما احساس می کنیم به خاطر این است که در همان مرحله مراد استعمالی عمومیت حکم نسبت به جمیع افراد در ادوات کل استفاده می شود ولی در بحث اطلاق در مرحله مراد استعمالی استفاده نمی شود اوفوا بالعقود، عقود را ما استعمال نکردیم در کلّ عقدٍ. نه عقود در همان معنای خودش به کار رفته است بلکه مراد تفهیمی ما یک معنای عام هست که حالا این هم در آنجا توضیح داده ام که مراد تفهیمی که در مقدمات حکمت مطرح است مراد تفهیمی کل جمله است. مراد تفهیمی گاهی اوقات مربوط به اجزای جمله است گاهی اوقات مراد تفهیمی مربوط به کل جمله است. مراد استعمالی ای که عمومیت حکم از آن استفاده می شود مراد استعمالی مربوط به مفاد افرادی کلام است. یعنی کلّ عالمٍ را ما حکم هم نیاورده باشیم خود همین کلّ عالمٍ همه عالم ها را دالّ هست. دلالت بر همه عالم ها می کند. مراد تفهیمی مربوط به کل جمله است. مفاد مجموعی جمله است نه مفاد افرادی. مفاد مجموعی و آن هم نه از باب استعمال. بعضی از مفاد ها هستند که متکلم لفظ را در آن معنا به کار نمی برد ولی با اینحال که لفظ را در آن معنا به کار نمی برد مطالبی فهمانده می شود. مثلا کنایات کلا از باب مراد تفهیمی است. فرض کنید شما طرف می گوید که آفتاب زد. آفتاب زد را یک موقعی مراد تفهیمی اش این است که بلند شو نمازت دارد قضا می شود. یک موقعی مراد تفهیمی این است که بابا مدرسه ات دیر شد. یک موقعی مراد تفهیمی اش این است که قرار است امروز بروم کوه بابا کوهت دیر شد. آن مراد های تفهیمی که به تناسبات مختلفی که محفوف به کلام است این کلام مختلف است ولی آفتاب دیر شد یک معنای استعمالی بیشتر ندارد. آفتاب زد یعنی آفتاب طلوع کرد خورشید الشمس طالعه. ولی همین لفظی که در این معنا استعمال می شود ممکن است مراد های تفهیمی مختلف داشته باشد. کنایه از معانی آن معانی ثانویه ای که گاهی اوقات از الفاظ استفاده می شود یکی از اقسام مراد های تفهیمی است که ممکن است مراد استعمالی های یک واژه در جملات مختلف یکی باشد ولی مراد تفهیمی هایشان فرق داشته باشد. حالا این اجمال بحث و تفصیلش دیگر در اصول.

سؤال:

پاسخ: خود مراد استعمالی را خیلی وقت ها مراد تفهیمی تعبیر کرده اند. و به این نحو من مفصل در مورد اینکه تفکیک بین مراد استعمالی و مراد تفهیمی چه فرق هایی دارد و به نظرم بسیاری از بحث هایی که در اصول اتفاق افتاده است به خاطر عدم تفکیک بین این دو مرحله است. چیزهای مختلف مبانی مختلف به این تفکیک وابسته است که تفسیرش باشد. این حالا در جزوه بحث به اصطلاح مطلق و مقید ما هم بحثشان را من مفصل کردم و آنجا هم هست.

سؤال:

پاسخ: اوفوا بالعقود هم بنا بر تحقیق از مقدمات حکمت استفاده می شود. آن حالا آن یک مقدار تفاوت های از جهت مراد استعمالی اینها با هم فرق دارند. و عقود حالا آنها دیگر حالا اجازه دهید وارد آن بحث هایش نشویم دیگر.

خب بحث ما در مورد این بود که روایت از روایت زراره استفاده می شود که قول زن در حیض و طهر و حمل متّبع هست. یک روایت معارضی این روایت زراره دارد. که حالا نحوه جمع بین این روایت معارض را می خواهیم صحبت کنیم که در جلسه قبل اشاره به این روایت کردم. روایت سکونی اسماعیل بن ابی زیاد. این روایت در تهذیب سه تا سند دارد که جالب اینجا است که هر سه سندش هم با احمد بن محمد شروع می شود. یکیش سندش قبل از همین روایت مورد بحث ما احمد بن محمد عن محمد بن عیسی عن عبد الله بن المغیره عن اسماعیل بن ابی زیاد عن جعفر که در جلسه قبل در مورد این روایت صحبت کردیم در مورد احمد بن محمد اش صحبت کردیم محمد بن عیسی ای که احمد بن محمد از او نقل می کند محمد بن عیسی بن عبید است ما در جلسه قبل گفتیم این احمد بن محمد با قرائنی که ذکر کردیم مراد احمد بن محمد بن عیسی است این محمد بن عیسی محمد بن عیسی بن عبید است یک اختلافی در وثاقت و عدم وثاقتش در زمان های قدیم بوده است شیخ صدوق به تبع استادش ابن ولید محمد بن عیسی را ثقه نمی دانسته است و که ما ثقه می دانیم بحث مفصلش در جای خودش. عبد الله بن المغیره از اصحاب اجماع هست و از ثقات و اجلا و بحثی در وثاقتش نیست. عن اسماعیل بن ابی زیاد که سکونی است. این سکونی هم بحث مفصلش را در جای خودش کردیم و به قرائن مختلف ما آن را ثقه می دانیم. البته یک تضعیفی نسبت به اسماعیل بن ابی زیاد از زمان محقق حلی مطرح بوده است خیلی به طور جدی قبل از او در بعضی از کلمات ابن ادریس هم تضعیف اسماعیل بن ابی زیاد مطرح است که ما در جای خودش مفصل گفتیم که آن تضعیف ناظر به ضعف مذهبی اسماعیل بن ابی زیاد هست که آن را عامی تلقی می کردند و عامی بودنش را کلمه ضعف در موردش به کار برده اند. در مورد عامی بودنش اینکه عامی هست یا خیر مرحوم حاجی نوری عقیده اش این است که عامی نیست و امامی است که تقیه می کرده است به اینها. ادله حاجی نوری به نظر ما و یک سری ادله دیگری که ما اضافه می کردیم حداکثر چیزی که اثبات می کند گرایش شیعیانه سکونی به معنای عامش است اما دقیقا اینکه بخواهد امامی بودنش را اثبات کند آن مشکل است. نمی خواهیم بگوییم حتما امامی نبوده است. ما دلیل بر اثبات امامی بودنش نداریم. ممکن است واقعا امامی بوده است ممکن است امامی نبوده است. ولی اثبات امامی بودنش با این ادله ای که ما در اختیار داریم مشکل است. البته در این سند یک راه حل دیگری برای حل مشکل اسماعیل بن ابی زیاد هست و آن بحث اصحاب اجماع هست. یک مبنایی از زمان های قدیم مطرح بوده است به نام اصحاب اجماع که اگر سلسله روایت تا اصحاب اجماع صحیح باشد، بعد از آن روایت تصحیح می شود ولو راویانش ضعیف باشند مجهول باشند ناشناخته باشند هر چه باشند از آن به بعد را روایت را حکم به صحتش می شود. خب این مبنایی بوده است که مبنای شاید مشهور هم خیلی شهرتی در مورد این مبنا هست. حالا یک مبنای دیگر مرحوم حاجی نوری دارد آن این است که بالاتر از این ایشان مدعی هست که اصلا اصحاب اجماع از هر که نقل کنند ثقه است. ثقه به معنای عام البته. که با فساد مذهب شخص هم منافات نداشته باشد. خب اگر آن هم باشد که این اصلا این روایت خود این روایت توثیق کأنه اسماعی بن ابی زیاد هست روایت عبد الله بن مغیره و این هم این مبنا. ما هیچ یک از این دو مبنا را قبول نداریم تبعا از حاج آقا. ایشان می فرمایند که از عبارت کشّی تنها وثاقت خود این افراد استفاده می شود نه بیشتر. خب یک اشکالی مطرح هست که اگر قرار باشد که اصحاب اجماع مفاد عبارت فقط وثاقت خود این افراد باشد، و مراد از اجماع این است که این افراد اجماع بر وثاقتشان هست، مگر افراد اجماعی الوثاقه این هجده بیست نفر هستند؟ خب خیلی اشخاص دیگر هستند که اجماعی الوثاقه هستند. در همان طبقه افراد زیادی هستند که اجماعی الوثاقه هستند. معاویه بن عمار، ... بن سنان خیلی ها هستند دقیقا هم در همان طبقه ای که اینها واقع هستند واقع اند. بنابراین معنای این این است که مفادی بیش از اینها دارد. حاج آقا در پاسخ می فرمودند که علتی که این اشکال مطرح شده است تعبیر اصحاب اجماعی هست که به کار برده شده است. اصحاب اجماع یک اصطلاحی هست در رجال به کار برده شده است. و الا در تعبیر خود کشّی که اصل اصحاب اجماع آنجا هست تعبیر اصحاب اجماع نیست. تعبیرش این است که تسمیه الفقها من اصحاب ابی جعفر و ابی عبد الله. تسمیه الفقها من اصحاب ابی عبد الله تسمیه الفقها من اصحاب ابی الجعفر و ابی الحسن علی بن موسی الرضا. این سه طبقه را به عنوان فقهای اصحاب امام باقر و امام صادق و خصوص امام صادق و اصحاب امام کاظم و امام رضا علیه السلام ذکر کرده است. اصل اولیه عبارتی که ایشان اجماع هم به او تکیه دارد البته اجمع فی الاصابه که وجود دارد مال طبقه دوم و سوم است طبقه اول هم به قرینه ارجاعی که در طبقه دوم و سوم داده است که می گوید مثل آن افراد دیگری که ما قبل ذکر کردیم باید مثل هم باشند ولی حالا این تعبیر تصحیح ما یصح عن جماعهٍ که ایشان به کار برده است در ضمن آن مقام فقاهت این اشخاص هست و به عنوان اینکه اینها فقهایی هستند که همه بر اعتبار و قبول قولشان اجماع کرده اند. یعنی اصل قضیه این است که فقهای مسلم الفقاهه و اجماعی الفقاهه را ایشان دارد لیست می کند و در هر طبقه هم اگر ملاحظه کنید مورد بحث است که افقه اینها کیست. مثلا طبقه اول را می گوید که زراره افقه است طبقه دوم کیست اصلا محور بحث فقیه بودن و افقه بودن و اینها است. آن بحث وثاقت راویان یک بحث جانبی قضیه است. این مطلبی که حاج آقا در مورد اصحاب اجماع می فرمایند. من دیروز و پریروزش هم عده شیخ طوسی را نگاه می کردم یک نکته ای به ذهنم رسید به نظرم می آمد که شاید در بحث اصحاب اجماع این نکته را هم بشود به فرمایشات حاج آقا اضافه کرد. آن این است که شیخ طوسی در بحث مرجّحات که عرض کنم خدمت شما این که چطوری ترجیح باید داده شود و امثال اینها شروع می کند مرجّحات را ذکر کردن. یکی از مرجّحات را حالا عین تعبیراتش را یادم نیست خوب بود یادداشت می کردم آن تعبیر این است که یکی از مرجّحات را فقهیت می داند نمی دانم الآن تعبیرش را یادم رفته است. 5 نفر را که ذکر می کند هر 5 نفر از اصحاب اجماع هستند. مثال که برای این مرجّح را که ذکر می کند. 5 نفر از طبقه اول اصحاب اجماع را به عنوان به نظرم تعبیر افقه دارد چه دارد حالا ان تعبیر را چیز رفقا اصول را اگر داشته باشید در عدّه کلمه زراره و محمد بن مسلم و برید و این سه را با هم بزنید عبارتی از زراره و محمد بن مسلم و برید

إذا كان أحد الراويين أعلم و أفقه و أضبط من الآخر فينبغي أن يقدّم خبره على خبر الآخر و يرجّح عليه، و لأجل ذلك قدّمت الطائفة ما يرويه زرارة و محمّد بن مسلم و بريد و أبو بصير و الفضيل بن يسار و نظراؤهم من الحفّاظ الضابطين على رواية من ليس له تلك الحال

من احتمال می دهم که اصلا آن بحث اصحاب اجماع تسمیه الفقها و اینها آن هم از باب مرجّحات باشد. یعنی این هم که تأکید می کند که حالا افقه اینها کدام است. اینها را می گویند نسبت به دیگران افقه هستند در خود اینها هم باز افقه اش را تعیین می کند آن هم به یک معنا بحث رجالی است ولی از باب مرجّحات چون یکی از مرجّحات کانه افقه بودن اینها می دانستند این در واقع چون صفات راوی را جزو مرجّحات تلقی می کردند، این را مقدمه برای ترجیح قول اینها بر قول غیر می خواهد قرار دهد. چون یک بحث این است که حالا افقه بودن را بر چه ذکر کند حالا فقیه هست کتاب رجال کشی رجال است نه تراجم اینکه بخواهد به فقها بپردازد و امثال اینها چه نکته ای دارد؟ این را ضمیمه کنیم به فرمایش حاج اقا که افقه بودن و فقیه بودن هم مقدمه هست برای اینکه در ظرف تعارض باید قول کی مقدم شود و این عبارت شیخ طوسی قدمت الطائفه این پنج نفری که ذکر می کند هر پنج نفر طبقه اول اصحاب اجماع هستند. فکر می کنم ایشان از این عبارت را ضمیمه کنیم با عبارت کشی در رجالش این نتیجه را بگیریم که بحث اصحاب اجماع بحث رجالی است ولی ناظر به این جهت تصحیح ما یصح تصحیح حتی در ظرف تعارض می خواهد بگوید می خواهد بگوید که حتی در جایی که تعارض با اقوال غیر می کنند طائفه اینها را صحیح می دانند. صحیح بالفعل می دانند آن

سؤال:

پاسخ: نه ما قبول نداریم مبنای ما این نیست ولی به هر حال یکی از مبانی قدیمی بحث در مرجّحات ترجیح به صفات راوی بوده است و این ناظر به این جهت ممکن است باشد و اگر هم دقت کرده باشید در هر طبقه هم تکیه روی افقه می کند که افقه آنها کدام است. اصلا بحث اینها بحث این است که در ظرف تعارض کدام یک از اینها مقدم باشند و امثال اینها اصحاب جماع را عنوانش از این جهت است. به نظرم این باشد اطراف این بحث خیلی جمع و جور می شود و بحث روشن تر می شود. علی أی تقدیر نتیجه این بحث هم این می شود که از بحث اصحاب اجماع نه وثاقت مروی عنه اصحاب اجماع تا معصوم استفاده می شود کما علیه المحدّث النوری قدس الله روحه و نه صحت روایت.

خب این روایت اول ولی خب ما اسماعیل بن ابی زیاد را ثقه می دانیم و در حکم عامی ثقه روایتش تلقی می شود این روایت موثقه است. خب این یک روایت. سند دوم روایت این است

احمد بن محمد عن البرقی عن النوفلی عن السکونی عن جعفر عن ابیه

در این سند هم مراد از احمد بن محمد احمد بن محمد بن عیسی است. دو نفر در این طبقه احمد بن محمد به آنها اطلاق می شود یکی احمد بن محمد بن عیسی یکی احمد بن محمد بن خالد. این برقی که در سند هست پدر احمد بن محمد بن خالد است. یعنی محمد بن خالد برقی هست که معمولا مطلقات برقی در اسناد ما مراد پدر است. به قرینه این که البرقی تعبیر کرده است و نگفته است عن أبیه این نشانگر این است که این احمد بن محمد، مراد احمد بن محمد بن عیسی است. اگر احمد بن محمد بن خالد بود نمی گفت عن البرقی می گفت عن ابیه. این که به طور معمول از پدر با این تعبیر مبهم این شکلی یاد نمی کنند. این تعبیر مناسب هست این تعبیر.

سؤال:

پاسخ: فراوان از برقی چیز که محمد بن خالد برقی یکی از مشایخ اصلی اش است. یکی از مشایخ اصلی احمد بن محمد بن عیسی محمد بن خالد برقی است. خب پس احمد بن محمد هم اینجا احمد بن محمد بن عیسی است که بحثی در آن نیست و برقی هم محمد بن خالد برقی در محمد بن خالد برقی در نجاشی می گوید کان ضعیفا فی الحدیث. در بعضی جاهای دیگر توثیق شده است. ما در جای خودش گفتیم که کلمه ضعیفا بالحدیث یا ضعیف الحدیث که تعبیرش الآن دقیق یادم نیست اینها صریح در این نیستند که مراد ضعف خود راوی است. به قرینه تصریح به وثاقتش که در جاهای دیگر شیخ طوسی اورده است و به قرینه اکثار روایت احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد برقی مراد از ضعیف الحدیث همان نکته ای است که در شرح حال محمد بن خالد به آن اشاره شده است که یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل یعنی آن روش متعارف محدثین که در نقل حدیث دقت می کنند و از هر کسی نقل نمی کنند نقل زیاد آن روش را مراعات نمی کرده است و به خاطر همین ضعیف الحدیث اطلاق شده است. خلاصه با توجه به تصریح به وثاقت محمد بن خالد برقی آن ضعیف فی الحدیث و اینها باید حمل به این معنا شود.

عن النوفلی که حسین بن یزید نوفلی هست که ما آن را ثقه می دانیم سکونی هم که همان اسماعیل بن ابی زیاد هست که بحث خاصی ندارد. این هم سند دوم. سند اول تهذیب جلد 1 صفحه 398 حدیث 1242، شصت و پنجم باب. این سند دوم تهذیب جلد 6 صفحه 271 حدیث ، صد و سی و هشتم باب. سند سوم

احمد بن محمد عن أبیه عن عبد الله بن المغیره عن السکونی عن جعفر که در تهذیب جلد 8 صفحه 166 حدیث ، صد و سی و هشتم باب. سند سوم

احمد بن محمد عن أبیه عن عبد الله بن المغیره عن السکونی عن جعفر که در تهذیب جلد 8 صفحه 166 حدیث 576 که صد و هفتاد و پنجم باب هست این وارد شده است. اینجا احمد بن محمد اش مردد است. بین احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد. هر دو هم احمد بن محمد بن عیسی هم احمد بن محمد بن خالد به توسط پدرشان از عبد الله بن مغیره نقل می کنند. محمد بن عیسی اشعری پدر احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن خالد برقی هر دو مکرر از عبد الله بن مغیره روایت دارند و هر دو هم ثقه هستند حالا محمد بن خالد برقی که همان بحث سند قبلی بود و محمد بن عیسی هم توثیق صریح دارد آن بحثی در وثاقتش نیست.

سؤال:

پاسخ: اینها می دانید از پدرش عبد الله بن مغیره است از بقیه از طریق نوفلی است دو طریق مختلف است.

سؤال:

پاسخ: احمد بن محمد عن محمد بن عیسی. هم از طریق پدرش نقل کرده باشد هم از طریق محمد بن عیسی نقل کرده باشد حالا یک نکته ای اینجا بگویم که گاهی اوقات مثلا در کتاب محمد بن عیسی این روایت وارد شده بوده است احمد بن محمد طریق به کتاب محمد بن عیسی است. گاهی اوقات در کتاب عبد الله بن مغیره است و احمد بن محمد بن عیسی ترجیح می داده است که کتاب عبد الله بن مغیره را از طریق پدرش نقل کند و اینها. این تفاوت ها گاهی اوقات به خاطر تفاوت منبع است. نه اینکه منبعی که شیخ طوسی نقل کرده است. ان منبع متوسطی که

ما این ها را سابق گفتیم که احمد بن محمد ها اخذ به توسط شده است. آن منبع متوسط گاهی اوقات از کتاب عبد الله بن مغیره نقل کرده است احمد بن محمد و اسطه به کتاب عبد الله بن مغیره است گاهی اوقات از کتاب عبد الله بن عیسی این تفاوت ها می تواند به این جاها برگردد. خب این روایت دو تا سند دیگر هم دارد. یعنی دو تا نقل دیگر هم دارد. یک نقل در جعفریات است حالا متن این روایتی که در تهذیب هست متنش را بخوانیم یک مقداری عبارت جعفریات فی الجمله فرق دارد. متأسفانه حالا یک نکته ای عرض کنم که متآسفانه در جامع احادیث این روایت در بابی که اصلا مربوط به این است اصلا آورده نشده است. در جلد دوم در بحث حیض آورده شده است فقط یک سندش را آورده است و دو تا ادرس هم داده است که دو تا آدرسش یکی این سند است و سند دیگرش مختلف است. در حالی که سه تا سند دارد و سه تا هم آدرس دارد و استبصار هم دو جا وارد شده است یک جای استبصار آدرس داده است. خیلی از این جهت ضعف دارد این نقل های مختلف این روایت را نیاوردن خب کاملا اثر دارد این نقل ها در صحت و ثقم روایت ممکن است یک شخصی مثلا نوفلی عن السکونی را بپذیرد مثلا آن روایت دیگر را

این روایت این است باب ان المرده اذا دعت انقضاء العده مع الامکان قبل قولها در این باب جامع احادیث که جلد بیست و هفت هست ابواب العدد این روایت را اصلا نیاورده است. هیچ در جلد دوم جامع الاحادیث کتاب الحیض بابی هست در مورد آن هم خیلی عجیب است باب بندی هایش گاهی اوقات انقدر نا مناسب است که آدم تعجب می کند

باب حد الیأس المراه من المحیض و انها قبل البلوغ لا تحیض و ان ادعت الحیض صدّقت. این حالا چرا این دو تا باب را این دو تا عنوان را با هم دیگر در یک عنوان قرار داده است کل چیز را باید ادم نگاه کند در لا به لایش

خیلی نکته ای که باعث شده است که جامع الاحادیث خیلی جایگاه خودش را باز نکند همین باب بندی های نامناسبش است. خیلی جاها باب بندی هایش کما ینبغی نیست. و الا اصل فکره تفکر خیلی تفکر خوبی بوده است. اگر یک مقدار پخته این تفکر اجرا می شد به هر حال خیلی جایگاه این پیشنهاد مرحوم بروجردی بهتر تجلی می کرد. خب در جامع احادیث صفحه 611 حدیث 3009 وارد شده است که باب یازده از ابواب الحیض حدیث 6 است. به آن سند اول فقط آورده است. دو تا هم آدرس داده است. تهذیب جلد 1 صفحه 398. و جلد 8 صفحه 166. استبصار جلد 1 صفحه 148. یک جای دیگر استبصار هم ح الا من یادداشت نکردم آدرسش را این دو جای استبصار یادداشت کردم آره جلد 3 صفحه 357 استبصار وارد شده است. این را ادرس استبصار هم نداده است. متنش این است

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ فِي امْرَأَةٍ ادَّعَتْ أَنَّهَا حَاضَتْ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ ثَلَاثَ حِيَضٍ فَقَالَ كَلِّفُوا نِسْوَةً مِنْ بِطَانَتِهَا أَنَّ حَيْضَهَا كَانَ فِيمَا مَضَى عَلَى مَا ادَّعَتْ فَإِنْ شَهِدْنَ فَصَدَقَتْ وَ إِلَّا فَهِيَ كَاذِبَةٌ

این کلّفوا ظاهرا هست در این ضبط جامع الاحادیث هم کلّفوا به صیغه امر ضبط کرده است. ممکن است کلّفوا هم کسی بخواند مؤید کلّفوا ممکن است عبارتی باشد که در مجمع البحرین وارد شده است. در مجمع البحرین جلد6 صفحه 214 در ذیل کلمه بطانه. بطانه را که می خواهد معنا کند می گوید حدیث الحائض کانوا کلّفوا نصفتا من بطانتها. یک کانوا هم اضافه آنجا دارد. کانوا کلّفوا بعد معنا می کند که أی من اهل سریرتها المستنبطین امرها العالمین به ولی من فکر می کنم که نسخه ای که در اختیار ایشان بوده است از مجمع البحرین یک تحریفی در آن رخ داده بوده است. کلمه کلّفوا و کانوا را نگاه کنید خیلی شبیه هم است. یکی از تحریفاتی که خیلی در نسخ شایع بوده است جمع بین نسخه صحیح و نسخه بدل است. کلّفوا گاهی اوقات در حاشیه یک نفر کلّفوا را کانوا می نویسد نسخه بدل کانوا. بعد نسخه بدلی که در حاشیه به عنوان نسخه بدل ذکر شده است به تصور اینکه نسخه ای از متن است داخل متن می شده است. این همین روایتی که کانوا هم ندارد حالا شاید هم در مجمع البحرین نسخ مجمع البحرین غلط باشد. علی أی تقدیر این ظاهرا کلّفوا هست امر است. خب این نقل روایت سکونی. دو تا نقل دیگر دارد یکی در جعفریات هست و یکی فقیه دیگر وقت گذشته است فردا می خوانم و صحبت می کنم. جمع بین این روایات و روایت دیگر را ملاحظه کنید مرحوم شیخ یک جمعی کرده است در این آدرس تهذیب جلد 8 توضیحی که در مورد جمعش می دهد توضیح جالبی است. متدسفانه کلام شیخ را بیشتر آن عبارت جلد اول به آن توجه شده است. این جلد هشتم که شیخ عبارت را این توضیح را جمع کرده است در بین روایات هم در جلد اول جمع کرده است هم در جلد اول توضیح در مورد جمعش داده است هم در جلد هشتم که در استبصار صفحه 57 هم با توضیح یک مقداری بیشتر این مطلب را اورده است. توضیح روشنتر جمع بین این دو روایت در این مورد دوم است. این را ملاحظه فرمایید این را فردا می آوریم و صحبت می کنیم.

و صلی الله